

## آیا این بار مارکس به زبان خویش سخن خواهد گفت؟

- \* اما با گذشت بیش از يك دهه از شکست شوروي و بلوك شرق, غرب در مقابل این سوال قرار گرفته است که در خود غرب چه خبر است؟
- \* به زبان ساده حال بخش قابل ملاحظه اي از کارکنان و کارگران خوب نیست. نه تنها خوب نیست بلکه تعداد زيادي از آنها بدليل صدمات روجي ناشي از کار بیمار هستند.
- \* بر متن این زمینه "بازگشت به مارکس" يك پدیده روز و رشد يابنده نه فقط در غرب بلکه در بسياري از کشورهاي پيشرفته سرمايه داري است.

مجيد تمجيدي

[majidtamjidi@yahoo.se](mailto:majidtamjidi@yahoo.se)

دوران "جنگ سرد" با پيروي قطعي غرب پايان يافت. يك ركن اساسي و مهم این جنگ اما "جنگ ايدئولوژيكي" بود که منبع اصلي تغذيه آن سرمايه گذاري عظيم و هنگفت سازمان امنيتي آمريکا (سيا) بود. طی این سالها بودجه تعداد زيادي از مراکز و نهادهاي تحقيقي, علمي و معتبردر سطح بين المللي توسط سازمان سيا تامين شد. تعداد زيادي از سرشناس ترين و معتبرترين افراد کساني بودند که نه تنها از نظر سنت نظري مورد تاييد سازمان سيا بودند بلکه تعدادي از آنها نظير ساموئل هانتینگتون (مبتکر نظريه "جنگ تمدنها") و دانييل بل (پدر نظريه "جامعه فراصنعتي) به عنوان صاحب نظراني ضد کمونيست همکاري نزديک و آشکاري با این سازمان (در عرصه تحقيقي و تنويريک) داشته اند. آثار این طيف از محققين, مستقل از درجه و اکنش آتي بازار و منکي بر مکانيزم "خلق بازار", همزمان به زبانهاي مختلف ترجمه و در تيراژ انبوه منتشر شد.<sup>1</sup> اما نتيجه مستقيم این "جنگ ايدئولوژيک" و پيروي در آن فقط محدود به شکست سنت نظري پروروسي نشد. يك نتيجه بلافصل این پيروي شکست کمونيسم در انظار "افکار عمومي" بود. همراه با شکست سنت پروروسي بخش اعظم سنتهاي ديگر کمونيسم قرن بيستم نیز شکست خورد و يا اساسا به حاشيه رانده شد. يکي از دلایل این شکست این بود که این سنتها نیز در محوري ترين عرصه هاي نظري و مبارزاتي تفاوت مهمي با سنت پروروسي نداشته و يا اساسا خود از آن تغذيه ميکردند. کمونيسم ملي جهان سوم, انقلابيگري غير کارگري در اروپا و ديگر شاخه هاي کمونيسم قرن بيستم خود اساسا شاخه اي از سنت روسي بوده و "ايسم" هاي مختلف در چين, آلباني و غيره با حفظ خمير مایه سنت روسي "انتقادات" ملي خویش را تنويرزه ميکردند. جريان سوسيال دموکراسي پس از جنگ جهاني اول نیز اساسا با بریدن تدريجي از ايده تغيير انقلابي جامعه, يعني لغو کاپيتاليسم, رشد نمود. چيزي که در کل این قرن به حاشيه رانده شد اما تمرکز نقد مارکس به سازمان کار, يعني پايه نحوه سازماندهي کل جامعه, بود. این عرصه نه فقط به حاشيه رانده شد بلکه ابتدا در روسيه و سپس توسط سوسيال دموکراسي "مديريت علمي" تيلوريستي و سرمايه دارانه از تيرس نقد پايه اي در امان نگه داشته شد. در روسيه براي تدريس "آموزشهاي تيلور" به "مديران کمونيستي", کلاسهاي آموزشي گذاشته شد و در کشورهاي غربي انتقاد و اعتراض فعالين کارگري به این شيوه مديريت با صفت "حماقت" استقبال شد. چيزي که در این قرن غايب بزرگ بود

صدا و نقد مارکس به دنیای کار و نحوه سازماندهی تولید بود. نه تنها اعتراض به اساس این رابطه به حاشیه رانده شد بلکه حتی تلاش اندک فعالین کارگری برای رفرم و مقابله با شیوه تایلوریستی سازمان کار با مقاومت روبرو شد. متأسفانه صدای هری برورمن (1974) و تاثیر نظرات او بر تعدادی از فعالین کارگری در غرب استثنایی بر قاعده قرن بیستم بود.

اما با گذشت بیش از یک دهه از شکست شوروی و بلوک شرق، غرب در مقابل این سوال قرار گرفته است که در خود غرب چه خبر است؟ مشکل بخش اعظم مردم غرب در سالهای شروع قرن بیست و یکم اما خود سازمان زندگی و کار در غرب است. بخش قابل توجهی از این مردم، نه فقط در آمریکا بلکه حتی در پیشرفته ترین کشورهای اروپایی، اساساً خارج از سیستم قرار گرفته اند. بیکاری وسیع و طولانی مدت به یک نهاد جا افتاده در غرب تبدیل شده است. به زبان ساده حال بخش قابل ملاحظه ای از کارکنان و کارگران خوب نیست. نه تنها خوب نیست بلکه تعداد زیادی از آنها بدلیل صدمات روحی ناشی از کار بیمار هستند. البته این امر توجه رسانه ها، دولتها، بانکها و غیره را از منظر "عقلایی" یعنی کاهش بودجه "هزینه ها" به خود جلب کرده است. اما این فقط یک طرف قضیه است. روی دیگر سکه اما این است که بخش زیادی از فعالین کارگری، محققین و انسانهای کنجکاو و عدالتخواه به دنبال پاسخی جدی و اقدامی پایه ای هستند. بر متن این زمینه "بازگشت به مارکس" یک پدیده روز و رشد یابنده نه فقط در غرب بلکه در بسیاری از کشورهای پیشرفته سرمایه داری است. تعداد ارجاع به مارکس در تحقیق و بررسی مشکلات سیستم جدید دنیای کار و زندگی، سازمان کار بطور شگرفی در حال افزایش است. نه تنها آثار مارکس دوباره در تیراژ وسیع بازتکثیر و چاپ میشود بلکه تیراژ و تنوع کتب مستقیماً مربوط به مارکس افزایش میابد. اما مهمتر از همه آنکه از طرف فعالین و نهادهای کارگری مباحث، سمینارها و کنفرانسهای متعددی در مورد مارکس گذاشته میشود. نه فقط این، بلکه صدای مارکس در تشکلهای کارگری و اتحادیه های کارگری، نظیر اتحادیه های کارگری کره جنوبی رساتر شده است. این آن زمینه واقعی است که در آن مارکس این بار، در قرن بیست و یکم، به زبان خویش سخن خواهد گفت.

<sup>1</sup> کتاب Mikael Nyberg (2001) *Kapitalet.se*, Stockholm: Ordfront, در این زمینه حاوی اطلاعات ارزشمندی است و خواندن آن را به خوانندگانی که با زبان سوئدی آشنایی دارند توصیه میکنم.